Islamic Knowledge and Insight

معرفت و بصیرت اسلامی

Philosophical and Interpretive Analysis of the Role of Revelation in Quranic Epistemology: A Comparative Study with Western Philosophical Tradition

تحلیل فلسفی و تفسیری از نقش وحی در معرفت‌شناسی قرآنی: بررسی تطبیقی با سنت فلسفی غربی

1. Nahid Sharifi: Department of Philosophy, Shiraz University, Shiraz, Iran
2. Omid Mahmoudi*: Department of Philosophy, Shiraz University, Shiraz, Iran (Email: o.mahmoudi.96@gmail.com)
3. Zeynab Asadi: Department of Philosophy, Shiraz University, Shiraz, Iran

۱. ناهید شریفی: دانشکده فلسفه، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران
۲. امید محمودی *: دانشکده فلسفه، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (پست الکترونیک: o.mahmoudi.96@gmail.com)
۳. زینب اسدی: دانشکده فلسفه، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

Abstract

This article presents a comparative study of revelatory epistemology in the Quran and Western philosophy, focusing on the role of revelation in shaping philosophical and intellectual systems. In Quranic epistemology, revelation is recognized as a divine source that transcends human reason and experience, playing a crucial role in guiding individuals toward truth and spiritual perfection. This perspective is clearly reflected in the works of Islamic philosophers such as Avicenna and Mulla Sadra, who introduce revelation and reason as complementary sources of knowledge. Conversely, in Western philosophy, especially since the Enlightenment, revelation has been less regarded as an independent source of knowledge, with philosophy constructed primarily upon reason and experience. Philosophers like Descartes and Kant sought to establish a strict distinction between reason and revelation, limiting human knowledge to rational and experiential domains. This article highlights that, despite the fundamental differences between Quranic epistemology and Western philosophy, both traditions emphasize the importance of reason in understanding. It further analyzes the epistemological differences between these two traditions and provides suggestions for future research in the field of comparative studies among various religious and philosophical traditions. The findings of this research can contribute to the development of philosophical dialogues between Islamic and Western traditions and pave the way for expanding comparative studies in philosophy and epistemology.

Keywords: *Revelation, Quranic epistemology, Western philosophy, Rationalism, Avicenna, Mulla Sadra, Descartes, Kant, Philosophy of religion, Comparison.*

چکیده

این مقاله به بررسی تطبیقی معرفت‌شناسی وحیانی در قرآن و فلسفه غربی با تمرکز بر نقش وحی در ایجاد نظام‌های فکری و فلسفی می‌پردازد. در معرفت‌شناسی قرآنی، وحی به‌عنوان منبعی الهی که فراتر از عقل و تجربه بشری است، شناخته می‌شود و نقش کلیدی در هدایت انسان به سوی حقیقت و کمال معنوی ایفا می‌کند. این دیدگاه در آثار فیلسوفان اسلامی مانند ابن‌سینا و ملاصدرا به‌وضوح دیده می‌شود که آن‌ها وحی و عقل را به‌عنوان دو منبع مکمل برای شناخت معرفی کرده‌اند. از سوی دیگر، در فلسفه غربی، به‌ویژه از دوران روشنگری به بعد، وحی به‌عنوان منبع معرفتی مستقل از عقل کمتر مورد توجه قرار گرفته و فلسفه به‌عنوان دانشی مبتنی بر عقل و تجربه بنا شده است. فیلسوفانی مانند دکارت و کانت تلاش کردند تا میان عقل و وحی تمایزی قاطع ایجاد کنند و معرفت بشری را به عقل و تجربه محدود نمایند. این مقاله نشان می‌دهد که هرچند تفاوت‌های اساسی میان معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه غربی وجود دارد، اما هر دو سنت بر اهمیت عقل در شناخت تأکید دارند. مقاله همچنین به تحلیل تفاوت‌های معرفت‌شناختی میان این دو سنت پرداخته و به ارائه پیشنهاداتی برای تحقیقات آینده در زمینه بررسی‌های تطبیقی میان سنت‌های دینی و فلسفی مختلف می‌پردازد. نتایج این پژوهش می‌تواند به توسعه گفتگوهای فلسفی میان سنت‌های اسلامی و غربی کمک کرده و زمینه‌ساز گسترش مطالعات تطبیقی در فلسفه و معرفت‌شناسی شود.

کلیدواژگان: وحی، معرفت‌شناسی قرآنی، فلسفه غربی، عقل‌گرایی، ابن‌سینا، ملاصدرا، دکارت، کانت، فلسفه دین، تطبیق.

© 2023 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

© ۱۴۰۲ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

How to cite: Sharifi, N., Mahmoudi, Omid., & Asadi, Z. (2023). Philosophical and Interpretive Analysis of the Role of Revelation in Quranic Epistemology: A Comparative Study with Western Philosophical Tradition. *Islamic Knowledge and Insight, 1*(1), 58-70.

شیوه استناددهی: شریفی، ناهید.، محمودی، امید.، و اسدی، زینب. (۱۴۰۲). تحلیل فلسفی و تفسیری از نقش وحی در معرفت‌شناسی قرآنی: بررسی تطبیقی با سنت فلسفی غربی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، *۱*(۱)، ۷۰-۵۸.

Submit Date: 1 August 2023
Revise Date: 17 September 2023
Accept Date: 2 October 2023
Publish Date: 14 October 2023

تاریخ ارسال: ۱۰ مرداد ۱۴۰۲
تاریخ بازنگری: ۲۶ شهریور ۱۴۰۲
تاریخ پذیرش: ۱۰ مهر ۱۴۰۲
تاریخ چاپ: ۲۲ مهر ۱۴۰۲

مقدمه

در طول تاریخ اندیشه، پرسش از منشأ و منابع معرفت یکی از اساسی‌ترین مسائل فلسفه و کلام بوده است. در فلسفه اسلامی، وحی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین منابع معرفتی مورد توجه قرار گرفته و نقش حیاتی آن در تبیین حقیقت و شناخت امور از منظر الهی به رسمیت شناخته شده است. در مقابل، در سنت فلسفی غربی، منابع معرفت عمدتاً به حواس، عقل، و تجربه محدود شده‌اند. بررسی تطبیقی میان این دو سنت فکری می‌تواند به درک عمیق‌تری از مفهوم معرفت وحیانی در اسلام و مقایسه آن با دیدگاه‌های غربی در باب معرفت کمک کند.

یکی از مسائلی که در معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد، نقش وحی در شناخت و درک حقیقت است. وحی به‌عنوان یک منبع معرفتی الهی، در اسلام جایگاه والایی دارد و همواره به‌عنوان منبعی از حقیقت‌های غیر قابل دسترس برای عقل بشری شناخته می‌شود. این در حالی است که در فلسفه غربی، وحی معمولاً به‌عنوان منبعی خارج از حیطه عقل و تجربه علمی نادیده گرفته می‌شود. این تفاوت اساسی میان معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه غربی، به پرسش‌هایی بنیادین درباره ماهیت و حدود معرفت منجر می‌شود؛ به‌ویژه در ارتباط با این که آیا وحی می‌تواند به‌عنوان منبعی معتبر برای شناخت حقیقت تلقی شود یا خیر.

اهمیت موضوع نه‌تنها در بررسی تفاوت‌های فلسفی و معرفتی میان دو سنت اسلامی و غربی نهفته است، بلکه در شناخت عمیق‌تری از ماهیت وحی و نقش آن در زندگی انسان و شکل‌دهی به جهان‌بینی دینی و فلسفی نیز نقش دارد. از آنجا که معرفت‌شناسی یکی از مبانی اصلی فهم و تفسیر وحی در اسلام است، فهم درست و تطبیقی آن با سنت‌های فلسفی دیگر، می‌تواند به درک روشن‌تری از معرفت وحیانی و کاربردهای آن در زندگی روزمره کمک کند. همان‌طور که برخی محققان اشاره کرده‌اند، وحی به‌عنوان یک منبع فراتر از عقل و تجربه، می‌تواند به ارائه پاسخ‌هایی به مسائل اخلاقی و متافیزیکی کمک کند که فلسفه غربی با تکیه بر عقل و تجربه از حل آن ناتوان است (Nasr, 2010).

از دیدگاه معرفت‌شناختی، پرسش از منابع معتبر شناخت یکی از مسائل اساسی در تبیین و درک واقعیت‌ها و پدیده‌ها است. در حالی که سنت‌های فلسفی غربی بر منابع معرفتی چون عقل و تجربه تأکید دارند، سنت اسلامی وحی را به‌عنوان منبعی معتبر و الهی برای شناخت و تبیین حقیقت مطرح می‌کند. با توجه به اهمیت این موضوع، ضرورت دارد تا نقش وحی در معرفت‌شناسی قرآنی و تأثیر آن بر نظام‌های فلسفی اسلامی بررسی شود و همچنین مقایسه‌ای با رویکردهای معرفتی فلسفه غربی صورت گیرد.

این پژوهش به‌دلیل وجود تفاوت‌های اساسی میان دو سنت اسلامی و غربی از لحاظ منابع معرفتی، از اهمیت خاصی برخوردار است. از سویی، در سنت اسلامی وحی نه تنها به‌عنوان منبع معرفتی، بلکه به‌عنوان راهنمایی برای زندگی فردی و اجتماعی انسان شناخته می‌شود. از سوی دیگر، در فلسفه غربی، وحی به‌عنوان منبع معرفتی کمتر مورد توجه قرار گرفته و بیشتر بر عقل، حواس و تجربه به‌عنوان ابزارهای اصلی شناخت تأکید می‌شود. این تفاوت‌ها باعث شده است که مقایسه میان دو رویکرد و تحلیل فلسفی و تفسیری از نقش وحی در معرفت‌شناسی قرآنی، ضروری به نظر برسد.

تحقیقات متعددی در زمینه معرفت‌شناسی اسلامی انجام شده است که بر نقش وحی در تبیین حقیقت و شناخت تأکید دارند (Izutsu, 2002). از سوی دیگر، پژوهش‌های انجام‌شده در سنت فلسفی غربی نیز نشان‌دهنده تمرکز بر عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی به‌عنوان منابع اصلی معرفت هستند (Descartes, 1641). در این بین، خلأ پژوهشی وجود دارد که در آن مقایسه‌ای تطبیقی میان دو رویکرد به‌طور جامع انجام نشده باشد و این پژوهش درصدد است این خلأ را پر کند.

هدف اصلی این پژوهش، ارائه تحلیلی فلسفی و تفسیری از نقش وحی در معرفت‌شناسی قرآنی و بررسی تطبیقی آن با سنت فلسفی غربی است. این پژوهش درصدد است تا نقش و جایگاه وحی

به‌عنوان یک منبع معرفتی را در قرآن کریم تبیین کرده و آن را با رویکردهای فلسفی غربی مقایسه کند. هدف دیگر پژوهش، بررسی این موضوع است که چگونه وحی می‌تواند به‌عنوان یک منبع معرفتی مستقل و معتبر در مقابل عقل و تجربه قرار گیرد و چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی میان معرفت‌شناسی وحیانی در اسلام و فلسفه غربی وجود دارد.

سوالات اصلی که این پژوهش به دنبال پاسخ به آن‌هاست، عبارت‌اند از:

وحی در معرفت‌شناسی قرآنی چه نقشی ایفا می‌کند و چگونه به‌عنوان منبع معرفتی الهی معرفی می‌شود؟

چگونه می‌توان معرفت‌شناسی وحیانی در قرآن را با معرفت‌شناسی فلسفی غربی مقایسه کرد؟

چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی میان رویکرد اسلامی به معرفت و رویکرد فلسفه غربی به منابع معرفت وجود دارد؟

آیا وحی می‌تواند به‌عنوان منبعی مستقل از عقل و تجربه در تبیین حقیقت مطرح شود و چگونه این مسئله در هر دو سنت فکری مورد تحلیل قرار گرفته است؟

این پژوهش با پرداختن به این سوالات، به دنبال ارائه تحلیلی جامع از تفاوت‌ها و شباهت‌های معرفت‌شناسی در دو سنت فکری مختلف است و امیدوار است که به درک بهتر و عمیق‌تری از نقش وحی در شناخت و تبیین حقایق دینی و فلسفی دست یابد.

مفهوم وحی در معرفت‌شناسی قرآنی

در قرآن کریم، وحی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای ارتباط میان خداوند و انسان معرفی شده است. وحی در قرآن به معنای ابلاغ پیام الهی به پیامبران است که به‌واسطه آن اراده و علم خداوند به انسان‌ها منتقل می‌شود. این مفهوم به‌ویژه در آیات متعدد قرآن که به توصیف وحی و پیامبری اختصاص دارد، به‌وضوح تبیین شده است. از نظر قرآن، وحی فراتر از هرگونه دانش بشری است و نمی‌توان آن را با معیارهای عقلانی یا تجربی سنجید. این ارتباط خاص میان خداوند و پیامبران، در آیه‌های متعددی از جمله آیه ۵۱ سوره شوری تبیین می‌شود که در آن آمده است: «وَ ما كانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلاَّ وَحْياً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ ما يَشاءُ» (قرآن، ۴۲:۵۱). این آیه به صراحت بیان می‌کند که وحی یکی از سه روش ارتباط خداوند با انسان است و تنها افرادی که از سوی خداوند انتخاب شده‌اند، می‌توانند از طریق وحی به معرفت و علم الهی دست یابند.

نقش وحی در شکل‌دهی به معرفت دینی در اسلام از اهمیت بسیاری برخوردار است. معرفت دینی در اسلام مبتنی بر پذیرش وحی و پیام‌های الهی است و فهم درست از وحی به‌عنوان منبعی فراتر از عقل و تجربه بشری، یکی از مبانی اساسی برای شناخت حقیقت و زندگی مطابق با آموزه‌های الهی است. به همین دلیل، وحی در اسلام نه‌تنها به‌عنوان منبعی برای آموزش دینی و شرعی، بلکه به‌عنوان چارچوبی برای تبیین جهان‌بینی و شناخت کلی از جهان و انسان تلقی می‌شود (Nasr, 2006). به عبارت دیگر، وحی به‌عنوان راهنمایی برای رسیدن به حقیقت و راهبری انسان به سوی کمال معنوی و اخلاقی مطرح است.

در قرآن، وحی نقش کلیدی در هدایت انسان به‌سوی شناخت الهی و پذیرش حقیقت دارد. از منظر معرفت‌شناسی قرآنی، انسان با استفاده از وحی می‌تواند به‌درستی جهان را درک کند و به حقیقت نهایی دست یابد. وحی به‌عنوان یک منبع الهی به انسان کمک می‌کند تا محدودیت‌های عقل و تجربه را فراتر برد و به معرفتی فراانسانی دست یابد. مفسران قرآن این نقش را به‌طور گسترده‌ای تبیین کرده‌اند. به‌عنوان مثال، علامه طباطبایی در تفسیر المیزان به تفصیل در مورد نقش وحی به‌عنوان منبع اصلی معرفت دینی بحث کرده و آن را به‌عنوان امری که فراتر از عقل بشری است، معرفی کرده است. او معتقد است که وحی تنها راهی است که انسان می‌تواند از طریق آن به حقایق نهایی دست یابد و این حقایق نمی‌توانند با استفاده از عقل یا حواس به‌دست آیند (Tabatabai, 1981).

یکی دیگر از مفاهیم مهمی که در معرفت‌شناسی قرآنی در ارتباط با وحی مطرح می‌شود، جنبه هدایت‌گری وحی است. وحی نه تنها به‌عنوان منبعی برای معرفت الهی، بلکه به‌عنوان راهنمایی برای زندگی فردی و اجتماعی انسان در نظر گرفته شده است. این هدایت در تمامی ابعاد زندگی انسان نقش دارد و به انسان کمک می‌کند تا به درک درستی از مسئولیت‌های خود در برابر خداوند و جامعه برسد. مفسران اسلامی به تفصیل در مورد این جنبه هدایت‌گری وحی بحث کرده‌اند و آن را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های وحی در قرآن مطرح کرده‌اند. به‌عنوان مثال، فخرالدین رازی در تفسیر کبیر خود تأکید می‌کند که وحی نه تنها به انسان علم و معرفت می‌آموزد، بلکه او را در مسیر صحیح زندگی هدایت می‌کند و این هدایت تنها از طریق وحی امکان‌پذیر است (Razi, 1986).

از سوی دیگر، فیلسوفان اسلامی نیز به‌طور گسترده‌ای به بررسی وحی و نقش آن در معرفت‌شناسی پرداخته‌اند. یکی از مهم‌ترین فیلسوفان اسلامی که به این موضوع توجه ویژه‌ای داشته است، ابن‌سینا است. ابن‌سینا در آثار خود وحی را به‌عنوان یک منبع معرفتی فراتر از عقل و تجربه مطرح می‌کند و آن را به‌عنوان وسیله‌ای برای دریافت حقایق الهی معرفی می‌کند که از طریق عقل قابل درک نیستند. او معتقد است که وحی تنها به پیامبران اختصاص دارد و این دسته از افراد به‌واسطه برخورداری از وحی می‌توانند به معرفتی دست یابند که دیگران از آن محروم‌اند (Avicenna, 1956). ابن‌سینا همچنین معتقد است که وحی با قوای عقلی و حسی انسان تفاوت دارد و در واقع وحی به‌عنوان یک ادراک ویژه و الهی عمل می‌کند که از حیطه عقل و تجربه خارج است.

همچنین، ملاصدرا در فلسفه اشراق و حکمت متعالیه خود به بررسی عمیقی از وحی و نقش آن در معرفت‌شناسی پرداخته است. او وحی را به‌عنوان یکی از منابع مهم شناخت معرفی می‌کند و معتقد است که معرفت وحیانی مکمل معرفت عقلی است. از نظر ملاصدرا، وحی نه تنها به پیامبران بلکه به اولیاء نیز اختصاص دارد و آن‌ها می‌توانند به وسیله وحی به حقایقی دست یابند که از طریق عقل و تجربه قابل دستیابی نیستند (Mulla Sadra, 2009). ملاصدرا همچنین تأکید می‌کند که وحی و عقل دو ابزار مکمل یکدیگرند که انسان را در دستیابی به شناخت کامل و نهایی از خداوند یاری می‌کنند.

در مجموع، وحی در معرفت‌شناسی قرآنی به‌عنوان منبعی حیاتی برای شناخت و تبیین حقیقت الهی مطرح است. وحی نه تنها معرفتی فراتر از عقل و تجربه بشری ارائه می‌دهد، بلکه نقش هدایت‌گری در زندگی انسان دارد و او را به سوی کمال معنوی و اخلاقی هدایت می‌کند. فیلسوفان اسلامی با استفاده از مفاهیم عقلی و فلسفی تلاش کرده‌اند تا وحی را به‌عنوان یکی از منابع معرفت‌شناسی تبیین کنند و آن را در کنار عقل به‌عنوان مکملی برای دستیابی به حقیقت معرفی کنند. این رویکردها در کنار تفسیرهای مفسران اسلامی از وحی، به شناخت بهتر از نقش وحی در معرفت‌شناسی اسلامی کمک کرده و به فهم عمیق‌تری از رابطه میان وحی و معرفت دینی منجر شده است.

معرفت‌شناسی در سنت فلسفی غربی

معرفت‌شناسی در سنت فلسفی غربی، یکی از شاخه‌های اصلی فلسفه است که به بررسی ماهیت، منشأ و محدودیت‌های شناخت و دانش بشری می‌پردازد. این شاخه از فلسفه به دنبال پاسخ به سوالاتی اساسی درباره چیستی دانش، نحوه دست‌یابی به آن، و معیارهای تمییز بین شناخت معتبر و غیرمعتبر است. در تاریخ فلسفه غربی، دو رویکرد عمده در مورد معرفت وجود داشته است: عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی. این دو رویکرد از دوران باستان تا دوران مدرن به‌طور گسترده‌ای مورد بحث قرار گرفته‌اند و فیلسوفان بزرگی همچون دکارت، کانت، و هگل هر یک به نحوی به مسائل معرفت‌شناسی پرداخته‌اند. فهم این مفاهیم کلیدی در سنت فلسفی غربی، مبنایی برای مقایسه آن با معرفت‌شناسی وحیانی در اسلام فراهم می‌کند.

از جمله مفاهیم کلیدی در معرفت‌شناسی غربی می‌توان به عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی اشاره کرد. عقل‌گرایی به‌طور عمده بر این باور است که معرفت از طریق تفکر عقلانی به‌دست می‌آید و عقل انسان قادر است که بدون نیاز به تجربه حسی به شناخت حقایق جهان دست یابد. این دیدگاه توسط فیلسوفانی چون افلاطون و دکارت تقویت شد. در مقابل، تجربه‌گرایی معتقد است که تمام معرفت‌های بشری از طریق تجربه حسی و مشاهده به‌دست می‌آید. این دیدگاه از سوی فیلسوفانی چون جان لاک و دیوید هیوم توسعه یافت. علاوه بر این دو رویکرد، ایده‌آلیسم آلمانی و نقد عقل محض که توسط ایمانوئل کانت مطرح شد، سعی در تلفیق این دو دیدگاه داشت و به بحث‌هایی عمیق‌تر درباره محدودیت‌های شناخت انسان و امکان دست‌یابی به دانش متافیزیکی پرداخت.

رنه دکارت یکی از فیلسوفان برجسته عقل‌گرا بود که معتقد بود انسان می‌تواند به شناخت یقینی از جهان از طریق تفکر عقلانی و بدیهیات دست یابد. او در اثر معروف خود «تأملات در فلسفه نخستین» بیان می‌کند که برای دستیابی به معرفت حقیقی، باید شکاکیت روشمندی اتخاذ کرد. دکارت با استفاده از این روش به این نتیجه رسید که تنها چیزی که انسان نمی‌تواند به آن شک کند، وجود خودِ متفکر است: «می‌اندیشم، پس هستم» (Descartes, 1641). به نظر دکارت، این معرفت یقینی اولین پایه برای ساختن نظامی از دانش مبتنی بر عقل است. او همچنین معتقد بود که خداوند به‌عنوان موجود کامل و مطلق، منبعی از حقیقت و یقین است و معرفت حقیقی از طریق تأمل عقلانی در وجود خداوند و صفات او حاصل می‌شود.

ایمانوئل کانت، در مقابل، دیدگاه پیچیده‌تری را نسبت به معرفت مطرح کرد. او در اثر بزرگ خود «نقد عقل محض» به بررسی محدودیت‌های عقل در دست‌یابی به معرفت پرداخت. کانت معتقد بود که هرچند عقل انسان قادر است که به برخی از جنبه‌های جهان دست یابد، اما این شناخت همواره محدود به پدیده‌ها و تجربیات ما است و نمی‌تواند به ذات اشیاء دسترسی پیدا کند. کانت در این اثر بیان می‌کند که شناخت ما از جهان نتیجه تعامل میان عقل و تجربه است و هیچ‌یک به‌تنهایی نمی‌تواند به شناخت کاملی از حقیقت منجر شود (Kant, 1781). او همچنین به نقش دین در معرفت‌شناسی پرداخت و معتقد بود که هرچند وحی به‌عنوان منبعی الهی مورد توجه قرار می‌گیرد، اما وحی نمی‌تواند به‌طور کامل معرفت علمی و فلسفی را جایگزین کند؛ بلکه بیشتر به مسائل اخلاقی و معنوی پاسخ می‌دهد.

از سوی دیگر، هگل به‌عنوان یکی از فیلسوفان ایده‌آلیسم آلمانی، معرفت‌شناسی خود را بر اساس توسعه تاریخی عقل بنا نهاد. هگل معتقد بود که معرفت و حقیقت در طول تاریخ از طریق فرآیندی دیالکتیکی به تکامل می‌رسند. او در اثر خود «پدیدارشناسی روح» بیان می‌کند که انسان از طریق تجربه و عقل به تدریج به درک کامل‌تری از جهان دست می‌یابد و این فرآیند در نهایت به وحدت عقل و وحی منجر می‌شود (Hegel, 1807). به عقیده هگل، معرفت نه‌تنها نتیجه تعامل عقل و تجربه است، بلکه بخشی از فرآیند تاریخی توسعه خودآگاهی و شناخت است که انسان به‌طور مداوم در آن شرکت می‌کند. هگل همچنین به نقش دین و وحی در معرفت‌شناسی پرداخت و معتقد بود که دین به‌عنوان یکی از مراحل تکامل عقل بشری، نقشی اساسی در درک حقایق متعالی دارد.

مقایسه میان معرفت‌شناسی وحیانی و عقل‌گرایانه در این زمینه حائز اهمیت است. در سنت اسلامی، وحی به‌عنوان منبعی معتبر و فراتر از عقل و تجربه بشری شناخته می‌شود که از سوی خداوند به پیامبران نازل می‌شود. این معرفت الهی به انسان کمک می‌کند تا به شناختی از حقایق متافیزیکی و اخلاقی دست یابد که از طریق عقل و تجربه قابل دسترسی نیست. در مقابل، در سنت فلسفی غربی، عقل و تجربه به‌عنوان منابع اصلی معرفت معرفی می‌شوند و وحی به‌ندرت به‌عنوان منبعی معتبر برای شناخت حقیقت در نظر گرفته می‌شود. برای مثال، دکارت معتقد بود که خداوند می‌تواند منبعی از حقیقت باشد، اما او

تأکید بیشتری بر تأمل عقلانی داشت تا وحی الهی. کانت نیز نقش محدودی برای وحی قائل بود و آن را بیشتر در حوزه اخلاق و دین می‌دانست تا در معرفت فلسفی.

با این حال، برخی فیلسوفان غربی نظیر هگل تلاش کردند تا نقش دین و وحی را در معرفت‌شناسی به‌گونه‌ای تلفیقی ببینند. هگل بر این باور بود که معرفت وحیانی و عقلانی دو مسیر موازی‌اند که در نهایت به وحدت و تکامل عقل بشری منجر می‌شوند. این دیدگاه تا حدی با دیدگاه معرفت‌شناسی اسلامی شباهت دارد، زیرا در اسلام نیز وحی و عقل به‌عنوان مکمل یکدیگر در نظر گرفته می‌شوند. فیلسوفان اسلامی نظیر ابن‌سینا و ملاصدرا تلاش کرده‌اند تا این دو منبع معرفت را تلفیق کنند و معتقد بودند که وحی و عقل هر دو از منابع الهی‌اند که انسان را به شناخت حقیقت هدایت می‌کنند (Nasr, 2006).

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که معرفت‌شناسی غربی به‌طور عمده بر عقل و تجربه تأکید دارد و وحی را به‌عنوان منبع معرفتی محدود می‌داند، در حالی که در سنت اسلامی، وحی به‌عنوان منبع اصلی معرفت دینی و اخلاقی شناخته می‌شود. این تفاوت اساسی در رویکرد به معرفت می‌تواند به اختلافات عمیقی در تفکر دینی و فلسفی میان این دو سنت منجر شود. با این حال، تلاش‌های برخی فیلسوفان غربی مانند هگل برای تلفیق عقل و وحی نشان می‌دهد که زمینه‌هایی برای گفتگو و همگرایی میان این دو رویکرد وجود دارد.

بررسی تطبیقی معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه غربی

بررسی تطبیقی معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه غربی نه تنها به تفاوت‌های بنیادین این دو سنت فکری اشاره دارد، بلکه به نقاط اشتراکی نیز منجر می‌شود که می‌توانند زمینه‌ای برای گفتگوی فکری بیشتر باشند. معرفت‌شناسی قرآنی، بر وحی به‌عنوان منبع اصلی معرفت تأکید دارد، در حالی که فلسفه غربی به‌طور عمده بر عقل و تجربه به‌عنوان منابع اصلی شناخت متمرکز است. این تفاوت اساسی باعث شده است که رویکردهای مختلفی نسبت به معرفت و حقیقت در این دو سنت شکل بگیرد. در عین حال، هر دو سنت تلاش کرده‌اند تا به رابطه میان عقل و وحی یا عقل و دین بپردازند، هرچند این رابطه به‌شکل‌های مختلفی در هر سنت تعریف شده است.

از جمله نقاط اشتراک میان معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه غربی می‌توان به اهمیت عقل در هر دو سنت اشاره کرد. در قرآن، هرچند وحی به‌عنوان منبع اصلی معرفت معرفی شده است، اما عقل نیز به‌عنوان ابزاری برای شناخت حقیقت مورد توجه قرار گرفته است. در بسیاری از آیات قرآن، به تفکر، تدبر، و استفاده از عقل دعوت شده است. به‌عنوان مثال، در آیه ۱۹۰ سوره آل‌عمران آمده است: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ»، که بر اهمیت تعقل و تفکر در شناخت آیات الهی تأکید دارد. این آیه نشان می‌دهد که قرآن، علاوه بر وحی، عقل را نیز به‌عنوان یکی از ابزارهای شناخت جهان و پدیده‌های الهی معرفی می‌کند (Izutsu, 2002). در فلسفه غربی نیز، عقل همواره به‌عنوان ابزار اصلی شناخت در نظر گرفته شده است. از زمان افلاطون و ارسطو، فیلسوفان غربی بر اهمیت عقل در شناخت جهان تأکید کرده‌اند و این رویکرد در دوران مدرن با فیلسوفانی چون دکارت و کانت به اوج خود رسید.

اما یکی از تفاوت‌های اساسی میان این دو سنت در این است که در معرفت‌شناسی قرآنی، وحی به‌عنوان منبعی الهی و فراعقلی معرفی می‌شود که قادر است به انسان معرفتی ارائه دهد که از طریق عقل و تجربه بشری قابل دستیابی نیست. وحی در قرآن به‌عنوان راهنمایی الهی برای هدایت انسان به سوی حقیقت و کمال معنوی معرفی شده است. این در حالی است که در فلسفه غربی، وحی به‌طور کلی به‌عنوان منبع معرفت مستقل از عقل نادیده گرفته شده و بیشتر به‌عنوان پدیده‌ای دینی و غیرفلسفی تلقی شده است. به‌ویژه در دوران روشنگری، فیلسوفان غربی تلاش کردند تا فلسفه و دین را از یکدیگر

جدا کنند و وحی را به‌عنوان منبعی قابل اتکا برای معرفت فلسفی کنار بگذارند (Kant, 1781).

نحوه برخورد هر یک از این سنت‌ها با مقوله وحی نیز تفاوت‌های مهمی را نشان می‌دهد. در اسلام، وحی به‌عنوان اساس و منبع اصلی دین و معرفت دینی تلقی می‌شود. از دیدگاه قرآن، وحی تنها راهی است که انسان می‌تواند به‌واسطه آن به حقیقت‌های نهایی و معنوی دست یابد. این دیدگاه به‌ویژه در تفسیرهای فیلسوفان و متکلمان اسلامی مانند فارابی، ابن‌سینا، و ملاصدرا به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، ابن‌سینا معتقد است که وحی به‌عنوان یکی از قوای خاص پیامبران، معرفتی الهی به آنان عطا می‌کند که انسان‌های عادی نمی‌توانند از طریق عقل به آن دست یابند (Avicenna, 1956). او تأکید می‌کند که عقل و وحی مکمل یکدیگرند و وحی به‌عنوان منبعی الهی، مفاهیمی را به انسان عرضه می‌کند که عقل توانایی درک کامل آن‌ها را ندارد.

در مقابل، فلسفه غربی، به‌ویژه در دوران مدرن، وحی را به‌عنوان منبع معرفتی معتبر کمتر مورد توجه قرار داده است. فیلسوفانی چون دکارت و کانت، وحی را بیشتر به حوزه دین و اخلاق محدود کرده و معرفت فلسفی را بر پایه عقل و تجربه بنا نهاده‌اند. دکارت معتقد بود که تنها از طریق شکاکیت روش‌مند و تأمل عقلانی می‌توان به معرفت یقینی دست یافت (Descartes, 1641). کانت نیز وحی را به‌عنوان منبعی برای شناخت فلسفی قبول نداشت و معتقد بود که معرفت بشری تنها از طریق تعامل عقل و تجربه حاصل می‌شود. با این حال، کانت در آثار خود به نقش وحی در حوزه دین و اخلاق اشاره کرده و آن را به‌عنوان منبعی الهی برای هدایت انسان‌ها به‌سوی ارزش‌های اخلاقی معرفی کرده است (Kant, 1788).

تحلیل مفهومی رابطه وحی و عقل در هر دو سنت، نشان‌دهنده رویکردهای متفاوت آن‌ها به این مسئله است. در سنت اسلامی، وحی و عقل به‌عنوان دو منبع مکمل برای شناخت حقیقت تلقی می‌شوند. فیلسوفان اسلامی تلاش کرده‌اند تا رابطه‌ای میان این دو برقرار کنند و نشان دهند که وحی و عقل در کنار یکدیگر انسان را به حقیقت نهایی هدایت می‌کنند. ملاصدرا، فیلسوف برجسته اسلامی، در حکمت متعالیه خود به‌طور گسترده‌ای به بررسی این رابطه پرداخته است. او معتقد است که وحی و عقل هر دو از منابع الهی‌اند و هیچ‌یک نمی‌توانند به‌تنهایی به معرفت کامل منجر شوند. از نظر ملاصدرا، وحی به‌عنوان منبعی متعالی، معرفتی به انسان ارائه می‌دهد که عقل به‌تنهایی قادر به دستیابی به آن نیست، اما این معرفت وحیانی باید با تفکر عقلانی و استدلال فلسفی همراه شود تا به درک کامل‌تری از حقیقت منجر شود (Mulla Sadra, 2009).

در فلسفه غربی، رابطه میان وحی و عقل به‌شکل دیگری تعریف شده است. دکارت معتقد بود که عقل تنها ابزار قابل اعتماد برای دستیابی به معرفت یقینی است و وحی نمی‌تواند به‌عنوان منبعی مستقل از عقل در نظر گرفته شود. او تأکید داشت که معرفت حقیقی تنها از طریق تأملات عقلانی و اصول بدیهی حاصل می‌شود (Descartes, 1641). کانت نیز وحی را به‌عنوان منبعی معتبر برای معرفت علمی و فلسفی نمی‌پذیرفت و آن را به حوزه‌های دینی و اخلاقی محدود می‌کرد. او معتقد بود که وحی نمی‌تواند به مسائل فلسفی و علمی پاسخ دهد و این وظیفه عقل است که به‌واسطه تجربه و تفکر به شناخت علمی و فلسفی دست یابد (Kant, 1788). هگل اما دیدگاه تلفیقی‌تری داشت و معتقد بود که دین و فلسفه در نهایت به وحدت می‌رسند و وحی می‌تواند به‌عنوان بخشی از فرآیند تکامل عقل بشری در نظر گرفته شود (Hegel, 1807).

نتیجه این بررسی تطبیقی نشان می‌دهد که معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه غربی رویکردهای متفاوتی نسبت به وحی و عقل دارند. در حالی که سنت اسلامی وحی و عقل را مکمل یکدیگر می‌داند و هر دو را به‌عنوان منابع معتبر برای شناخت حقیقت معرفی می‌کند، فلسفه

غربی در دوران مدرن بیشتر بر عقل و تجربه تأکید داشته و وحی را به حوزه‌های دینی و اخلاقی محدود کرده است. این تفاوت‌های اساسی نشان‌دهنده دو رویکرد مختلف به معرفت و حقیقت است که در عین حال می‌توانند زمینه‌ای برای گفتگوی فلسفی میان دو سنت فراهم کنند.

نقش وحی در ایجاد نظام‌های فکری و فلسفی

وحی در سنت اسلامی نه تنها به‌عنوان منبع اصلی معرفت دینی و الهی شناخته می‌شود، بلکه نقشی اساسی در شکل‌دهی به نظام‌های فکری و فلسفی ایفا کرده است. وحی به‌عنوان یک منبع معرفتی الهی، در تفسیر و توسعه فلسفه اسلامی نقش بسزایی داشته و بسیاری از فیلسوفان و متکلمان اسلامی تلاش کرده‌اند تا این منبع الهی را با عقلانیت فلسفی تلفیق کنند. این رویکرد به تولد نوعی فلسفه اسلامی منجر شد که به‌ویژه در آثار فیلسوفانی چون ابن‌سینا، فارابی و ملاصدرا قابل مشاهده است. در این نظام‌های فکری، وحی به‌عنوان منبعی فراتر از عقل بشری شناخته می‌شود که قادر است حقایق متافیزیکی و معنوی را به انسان‌ها ارائه دهد که از طریق عقل و تجربه قابل دستیابی نیست.

یکی از تأثیرات اساسی معرفت‌شناسی وحیانی بر فلسفه و اخلاق اسلامی در تأکید بر رابطه میان انسان و خداوند قابل مشاهده است. در فلسفه اسلامی، وحی به‌عنوان راهی برای شناخت اراده الهی و هدایت انسان به‌سوی سعادت و کمال معنوی تلقی می‌شود. فیلسوفانی چون ابن‌سینا و فارابی معتقد بودند که وحی نه تنها به انسان معرفتی الهی ارائه می‌دهد، بلکه او را در مسیر هدایت اخلاقی و معنوی نیز قرار می‌دهد (Nasr, 2006). این دیدگاه به‌ویژه در آثار ابن‌سینا دیده می‌شود که او وحی را به‌عنوان واسطه‌ای میان خداوند و انسان تعریف کرده و معتقد بود که پیامبران به‌واسطه وحی به حقایقی دست می‌یابند که انسان‌های عادی از طریق عقل به آن نمی‌رسند. این معرفت الهی به پیامبران این امکان را می‌دهد که نه تنها انسان‌ها را در مسائل دینی هدایت کنند، بلکه آن‌ها را به سوی رفتارهای اخلاقی و درست نیز سوق دهند (Avicenna, 1956).

ملاصدرا نیز در حکمت متعالیه خود به بررسی عمیقی از نقش وحی در فلسفه و اخلاق اسلامی پرداخته است. او معتقد بود که وحی به‌عنوان منبعی متعالی، نقش اساسی در تبیین حقایق الهی و متافیزیکی ایفا می‌کند و عقل و وحی را به‌عنوان دو منبع مکمل برای شناخت حقیقت معرفی می‌کرد. از نظر ملاصدرا، معرفت وحیانی از طریق پیامبران به انسان منتقل می‌شود و انسان‌ها با استفاده از این معرفت قادر خواهند بود به کمال معنوی دست یابند. او معتقد بود که وحی نقش هدایت‌گری دارد و انسان را در مسیر کمال و سعادت قرار می‌دهد، به‌ویژه زمانی که این معرفت با عقلانیت فلسفی همراه شود (Mulla Sadra, 2009).

در سنت اسلامی، وحی به‌عنوان اساس معرفت دینی و اخلاقی، تأثیر گسترده‌ای بر نظام‌های فکری و فلسفی داشته است. بسیاری از فیلسوفان اسلامی بر این باور بودند که وحی به انسان‌ها نه تنها اصول اخلاقی و شرعی را آموزش می‌دهد، بلکه راهی برای شناخت جهان و حقیقت الهی نیز ارائه می‌کند. این دیدگاه به‌ویژه در فلسفه اخلاق اسلامی نمود پیدا می‌کند، جایی که وحی به‌عنوان منبعی برای تدوین اصول اخلاقی و هنجارهای دینی مورد توجه قرار گرفته است. ابن‌سینا در آثار خود به تفصیل در مورد این موضوع بحث کرده و معتقد است که وحی نه تنها برای هدایت دینی بلکه برای هدایت اخلاقی نیز ضروری است (Avicenna, 1956).

تحلیل مقایسه‌ای بین نتایج وحی در سنت اسلامی و فلسفه غربی نشان‌دهنده تفاوت‌های عمده در نحوه برخورد این دو سنت با مقوله وحی و نقش آن در نظام‌های فکری است. در سنت اسلامی، وحی به‌عنوان منبعی مطلق و الهی برای شناخت حقیقت معرفی می‌شود. فیلسوفان اسلامی بر این باورند که وحی به پیامبران اختصاص دارد و

آن‌ها قادرند از طریق وحی به معرفت‌هایی دست یابند که برای انسان‌های عادی دسترس‌پذیر نیست. این دیدگاه به‌ویژه در تفسیرهای فلسفی و عرفانی از وحی مورد توجه قرار گرفته است. به‌عنوان مثال، در آثار ملاصدرا، وحی به‌عنوان منبعی الهی که فراتر از عقل بشری است، نقش کلیدی در هدایت انسان به سوی کمال معنوی دارد (Mulla Sadra, 2009).

در مقابل، در فلسفه غربی، وحی به‌طور کلی به‌عنوان منبع معرفتی مستقل از عقل کمتر مورد توجه قرار گرفته است. فیلسوفان غربی به‌ویژه در دوران روشنگری، تلاش کردند تا فلسفه و دین را از یکدیگر جدا کنند و وحی را به‌عنوان منبعی مستقل از عقل کنار بگذارند. دکارت و کانت از جمله فیلسوفانی بودند که عقل را به‌عنوان تنها منبع قابل اعتماد برای شناخت حقیقت معرفی کردند و وحی را به حوزه دین و اخلاق محدود کردند (Kant, 1781). این رویکرد به‌ویژه در دوران مدرن فلسفه غربی گسترش یافت و تلاش شد تا فلسفه به‌عنوان دانشی مستقل از دین و وحی مطرح شود. هرچند که در سنت‌های دینی مسیحیت نیز وحی نقش مهمی در معرفت دینی ایفا می‌کند، اما در فلسفه غربی کمتر به‌عنوان منبع معرفتی مستقل در نظر گرفته می‌شود (McGrath, 2010).

تفاوت دیگر میان سنت اسلامی و فلسفه غربی در نحوه تلفیق وحی و عقل است. در حالی که فیلسوفان اسلامی تلاش کرده‌اند تا وحی و عقل را به‌عنوان دو منبع مکمل معرفی کنند، فیلسوفان غربی به‌ویژه در دوران مدرن تمایل داشتند که میان عقل و وحی تمایزی قاطع ایجاد کنند. این تمایز به‌ویژه در آثار کانت مشاهده می‌شود که او معتقد بود که معرفت بشری تنها از طریق عقل و تجربه به‌دست می‌آید و وحی به‌عنوان منبعی برای شناخت فلسفی یا علمی نمی‌تواند مورد اعتماد باشد (Kant, 1788). این رویکرد تفاوت اساسی میان دو سنت فکری اسلامی و غربی را نشان می‌دهد.

در نهایت، می‌توان گفت که نقش وحی در ایجاد نظام‌های فکری و فلسفی در سنت اسلامی بسیار گسترده بوده است و این سنت تلاش کرده است تا وحی را به‌عنوان منبعی مطلق و الهی برای شناخت حقیقت و هدایت انسان‌ها معرفی کند. در مقابل، در فلسفه غربی، وحی به‌عنوان منبع معرفتی مستقل کمتر مورد توجه قرار گرفته و بیشتر به حوزه دین و اخلاق محدود شده است. این تفاوت‌های اساسی نشان‌دهنده دو رویکرد مختلف به معرفت و حقیقت است که در هر یک از این سنت‌ها توسعه یافته‌اند.

نتیجه‌گیری

تحلیل تطبیقی معرفت‌شناسی قرآنی و فلسفه غربی، ما را به نتایج مهمی در خصوص تفاوت‌های بنیادین و نقاط اشتراک این دو سنت فکری می‌رساند. از مهم‌ترین نتایج حاصل از این مقایسه، می‌توان به تفاوت در نحوه برخورد این دو سنت با مقوله وحی و نقش آن در معرفت اشاره کرد. در معرفت‌شناسی قرآنی، وحی به‌عنوان منبعی الهی که فراتر از عقل و تجربه بشری است، مورد توجه قرار می‌گیرد. این نگاه به وحی در اسلام، نقشی اساسی در شکل‌گیری نظام‌های فکری و فلسفی اسلامی داشته است. وحی در سنت اسلامی به‌عنوان راهنمایی الهی، نه‌تنها در حوزه‌های دینی، بلکه در فلسفه و اخلاق نیز به کار رفته است. فیلسوفان اسلامی مانند ابن‌سینا و ملاصدرا تلاش کردند تا عقل و وحی را به‌عنوان دو منبع مکمل برای شناخت حقیقت معرفی کنند و با تلفیق این دو، به یک نظام فکری جامع دست یابند (Nasr, 2006).

در مقابل، در فلسفه غربی، وحی به‌عنوان منبعی مستقل از عقل کمتر مورد توجه قرار گرفته است. از زمان روشنگری، فیلسوفان غربی مانند دکارت و کانت تلاش کردند تا میان دین و فلسفه تمایزی قاطع ایجاد کنند و وحی را به حوزه دین و اخلاق محدود کنند. این رویکرد باعث شد تا وحی به‌عنوان منبعی مستقل از عقل در معرفت‌شناسی غربی جایگاه کمتری داشته باشد. دکارت معتقد بود که تنها از طریق تأملات عقلانی می‌توان به معرفت یقینی دست یافت (Descartes,

1641)، و کانت نیز تأکید داشت که معرفت بشری از طریق تعامل عقل و تجربه به‌دست می‌آید (Kant, 1781). این تمایز میان وحی و عقل در فلسفه غربی به‌ویژه در دوران مدرن بیشتر مورد تأکید قرار گرفت و به جدایی دین از فلسفه منجر شد.

از سوی دیگر، یکی از نتایج قابل‌توجه این مقایسه، اشتراکات هر دو سنت در تأکید بر نقش عقل در شناخت است. هرچند وحی در معرفت‌شناسی قرآنی به‌عنوان منبع اصلی معرفت معرفی شده است، اما عقل نیز به‌عنوان ابزاری برای شناخت حقایق مورد توجه قرار گرفته است. قرآن در آیات متعددی بر اهمیت تعقل و تدبر تأکید دارد و انسان را به استفاده از عقل در شناخت آیات الهی دعوت می‌کند (Izutsu, 2002). در فلسفه غربی نیز، عقل همواره به‌عنوان ابزار اصلی شناخت جهان و حقیقت مورد توجه بوده است. این تأکید بر عقل در هر دو سنت نشان‌دهنده اشتراکاتی است که می‌تواند زمینه‌ساز گفتگو و تعامل میان دو سنت فکری باشد.

با توجه به نتایج حاصل از این پژوهش، چندین پیشنهاد برای تحقیقات آینده می‌توان ارائه داد. نخست، لازم است که بررسی‌های بیشتری درباره نقش وحی در نظام‌های فکری اسلامی انجام شود. بسیاری از فیلسوفان اسلامی تلاش کرده‌اند تا وحی و عقل را به‌عنوان دو منبع مکمل معرفی کنند، اما همچنان جای بررسی‌های بیشتری در این زمینه وجود دارد. به‌ویژه می‌توان به تحقیقاتی پرداخت که تأثیر معرفت‌شناسی وحیانی بر حوزه‌های مختلف فلسفه اسلامی، از جمله فلسفه اخلاق و متافیزیک، را مورد بررسی قرار دهند.

همچنین، تحقیقات بیشتری در زمینه نقش وحی در فلسفه غربی و تأثیر آن بر توسعه اندیشه‌های دینی و اخلاقی مورد نیاز است. هرچند که در دوران روشنگری تلاش شد تا میان وحی و عقل تمایزی قاطع ایجاد شود، اما برخی فیلسوفان غربی مانند هگل تلاش کردند تا دین و فلسفه را به‌عنوان دو مسیر موازی در نظر بگیرند که می‌توانند به وحدت برسند (Hegel, 1807). این دیدگاه‌ها نیاز به بررسی‌های بیشتر دارند تا نقش وحی در فلسفه غربی به‌ویژه در دوران مدرن بهتر درک شود.

یکی دیگر از زمینه‌های پیشنهادی برای تحقیقات آینده، بررسی دقیق‌تر شباهت‌ها و تفاوت‌های میان رویکردهای وحیانی و عقل‌گرایانه در سنت‌های دینی مختلف است. به‌عنوان مثال، مقایسه‌ای تطبیقی میان دیدگاه‌های اسلام و مسیحیت در مورد نقش وحی در معرفت می‌تواند به درک بهتری از این موضوع کمک کند. هرچند که در سنت مسیحی نیز وحی به‌عنوان منبعی الهی مورد توجه قرار گرفته است، اما رویکردهای فلسفی به آن متفاوت بوده‌اند. این مقایسه‌ها می‌توانند به درک عمیق‌تری از تفاوت‌های معرفت‌شناختی میان این دو سنت منجر شوند و زمینه‌ساز گفتگوهای بین‌دینی و بین‌فلسفی باشند (McGrath, 2010).

نتایج این پژوهش دارای اهمیت زیادی برای مطالعات فلسفی و معرفت‌شناختی است. نخست، این نتایج نشان‌دهنده تفاوت‌های اساسی میان سنت اسلامی و فلسفه غربی در نحوه برخورد با مقوله وحی و عقل است. این تفاوت‌ها نشان می‌دهد که چگونه هر یک از این سنت‌ها به شیوه‌ای متفاوت به مسائل معرفتی پرداخته‌اند و چگونه این تفاوت‌ها بر توسعه نظام‌های فکری و فلسفی تأثیر گذاشته است. در حالی که فلسفه اسلامی تلاش کرده است تا وحی و عقل را به‌عنوان دو منبع مکمل در نظر بگیرد، فلسفه غربی به‌ویژه در دوران مدرن تلاش کرد تا میان دین و فلسفه تمایزی قاطع ایجاد کند. این تفاوت‌های اساسی به مطالعات فلسفی کمک می‌کند تا به درک بهتری از رابطه میان دین و فلسفه دست یابند و نقش هر یک از این منابع معرفتی را در تبیین حقیقت و شناخت بهتر درک کنند.

علاوه بر این، نتایج این پژوهش می‌تواند به‌عنوان مبنایی برای گفتگو و تعامل بیشتر میان سنت‌های فکری و فلسفی اسلامی و غربی مورد

استفاده قرار گیرد. هرچند که تفاوت‌های مهمی میان این دو سنت وجود دارد، اما اشتراکات آن‌ها در تأکید بر عقل و نقش آن در شناخت نشان می‌دهد که زمینه‌هایی برای گفتگو و تعامل میان این دو سنت وجود دارد. این نتایج می‌تواند به توسعه دیالوگ‌های بین‌فلسفی و بین‌دینی کمک کند و به درک بهتری از مسائل معرفت‌شناختی و فلسفی منجر شود.

در نهایت، نتایج این پژوهش می‌تواند به گسترش مطالعات تطبیقی در زمینه فلسفه دین و معرفت‌شناسی کمک کند. بررسی تطبیقی میان نظام‌های معرفتی مختلف می‌تواند به درک بهتری از تفاوت‌ها و شباهت‌های میان سنت‌های دینی و فلسفی مختلف منجر شود و زمینه‌ساز توسعه نظریات جدید در زمینه معرفت‌شناسی وحیانی و عقلانی باشد. این مطالعات تطبیقی می‌توانند به توسعه حوزه‌های جدیدی از پژوهش‌های فلسفی منجر شوند که به بررسی دقیق‌تر رابطه میان عقل، وحی، و معرفت بپردازند و نتایج آن‌ها را در زمینه‌های عملی و نظری به کار بگیرند.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافعی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This article explores the comparative analysis of revelatory epistemology in the Quran and Western philosophy, emphasizing the role of revelation in shaping philosophical systems and ethical frameworks. Revelation is a fundamental concept in Islamic thought, representing a divine source of knowledge that transcends human reason and experience. This distinction is particularly pronounced in the works of influential Islamic philosophers such as Avicenna and Mulla Sadra, who position revelation as an essential means of accessing truths that are beyond the grasp of ordinary human understanding. The juxtaposition of Quranic epistemology with Western philosophical traditions illuminates key differences in how knowledge is conceptualized and the implications of these differences for broader discussions about faith, reason, and moral guidance.

In Quranic epistemology, revelation is viewed as a primary source of divine knowledge, providing guidance not only in religious matters but also in ethical and philosophical domains. The Quran invites believers to engage in critical thinking and reflection, as evidenced by verses such as, "Indeed, in the creation of the heavens and the earth and the alternation of the night and the day are signs for those of understanding" (Quran, 3:190). This invitation underscores the Quran's acknowledgment of human reason's importance while simultaneously affirming the superiority of divine revelation as the ultimate source of truth. Islamic philosophers have developed a rich tradition that seeks to harmonize reason and revelation, arguing that true understanding emerges when both are integrated. For instance, Avicenna asserts that the knowledge gained through revelation is necessary to comprehend certain metaphysical truths that reason alone cannot uncover (Avicenna, 1956).

In contrast, Western philosophy, particularly since the Enlightenment, has often emphasized reason and empirical experience as the primary sources of knowledge. This philosophical shift is evident in the works of seminal figures like Descartes and Kant, who advocate for a rationalist framework. Descartes famously declared, "I think, therefore I am," positing that self-awareness and rational thought are the foundations of knowledge (Descartes, 1641). In his view, reason serves as the only reliable means of obtaining certain knowledge, thereby relegating revelation to a lesser role, often viewed as incompatible with rational inquiry. Similarly, Kant argued that human knowledge is confined to phenomena, or the world as experienced through the senses, and that metaphysical claims, including those derived from

revelation, fall outside the realm of what can be known with certainty (Kant, 1781).

The implications of these differing approaches to revelation and knowledge are profound. In Islamic thought, revelation not only provides ethical directives but also encompasses a holistic understanding of existence, linking the moral and metaphysical dimensions of life. This is particularly evident in the teachings of Mulla Sadra, who emphasized that divine revelation is integral to understanding the complexities of existence and the nature of God (Mulla Sadra, 2009). He articulated a view where revelation and reason are seen as complementary paths leading to ultimate truth, arguing that the insights gained through revelation enrich philosophical inquiry and ethical considerations. This synthesis of reason and revelation is a hallmark of Islamic philosophy, positioning it uniquely in contrast to its Western counterparts, where the tendency has been to treat reason and faith as fundamentally separate domains.

Conversely, the Western philosophical tradition often grapples with the consequences of relegating revelation to a subordinate position. This separation has led to a focus on secular ethics and rationality, often neglecting the potential insights that revelation can provide in addressing moral dilemmas. The Enlightenment emphasis on reason has fostered a climate in which faith is frequently viewed with skepticism, resulting in a worldview that prioritizes empirical validation over spiritual insight. The potential for revelation to contribute to a comprehensive ethical framework has been largely overshadowed by a commitment to rationalism and empiricism. This divergence raises questions about the adequacy of purely rational approaches to ethics, particularly in a world that grapples with complex moral issues that may not be fully addressed by reason alone.

Despite these differences, there are notable points of convergence between Quranic epistemology and Western philosophy, particularly in their shared recognition of the value of reason. Both traditions affirm that human beings possess the capacity for rational thought and that this capacity is essential for understanding the world. In Quranic teachings, the call to reflect and reason is a fundamental aspect of faith, encouraging believers to engage with the world thoughtfully. Similarly, in Western philosophy, the legacy of rational inquiry emphasizes the importance of critical thinking as a means of navigating ethical and philosophical challenges. This common ground suggests that there is room for dialogue between the two traditions, potentially leading to a more integrated understanding of knowledge that honors both reason and revelation.

In conclusion, the comparative analysis of revelatory epistemology in the Quran and Western philosophy reveals significant differences and similarities in how knowledge is understood and the implications for ethical reasoning. While Quranic epistemology affirms the primacy of revelation as a divine source of knowledge that guides human understanding and moral behavior, Western philosophy often emphasizes reason and empirical experience as the primary means of acquiring knowledge. However, both traditions share a recognition of the importance of rational inquiry, suggesting potential avenues for dialogue and integration. Future research should explore these intersections further, examining how the synthesis of reason and revelation can enrich philosophical and ethical discussions across different cultural and religious contexts. This exploration may not only deepen our understanding of each tradition but also foster a more inclusive approach to knowledge that honors diverse epistemological perspectives.

References

Descartes, R. (1641). *Meditations on First Philosophy*. Cambridge University Press.

Hegel, G. W. F. (1807). *Phenomenology of Spirit*. Oxford University Press.

Izutsu, T. (2002). *God and Man in the Quran: Semantics of the Quranic Weltanschauung*. Islamic Book Trust.

Kant, I. (1781). *Critique of Pure Reason*. Cambridge University Press.

Kant, I. (1788). *Critique of Practical Reason*. Hackett Publishing.

McGrath, A. E. (2010). *Christian Theology: An Introduction*. Wiley-Blackwell.
Mulla Sadra. (2009). *The Transcendent Philosophy of the Four Journeys of the Intellect (al-Asfar al-Arba'a)*. Islamic College Press.
Nasr, S. H. (2006). *Islamic Philosophy from Its Origin to the Present: Philosophy in the Land of Prophecy*. State University of New York Press.